

نقش دین در دنیای امروز

آیا ترقیات روز افزون «علم» بشر را از «دین» بی نیاز خواهد کرد؟!

دانشمند معظم آقای :

سید صدرالدین بلاغی

سال گذشته ضمن مسافرتیکه دانشمند معظم جناب آقای سید صدرالدین بلاغی با ایالات متحده امریکا نمودند، مدتی در کمبریج (واقع در ایالت ماساچوستز امریکا) بسر می بردند. در ایام توقف در کمبریج، معظم له مهمان دانشگاه هاروارد بوده و امامت نماز جمعه را در یکی از ساختمانهای همان دانشگاه بعهده داشتند. خطبه های جمعه را بزبان عربی ایراد مینمودند و بعداً بزبانها فارسی و انگلیسی ترجمه میشد.

مقاله ذیل ترجمه یکی از همان خطبه ها است که در دانشگاه هاروارد ایراد شده است و ذیلاز نظر خوانندگان محترم میکندرد، باشد که مورد استفاده شایان قرار گیرد - مکتب تشیع

ترقی روز افزون علوم مادی در دنیای امروزه مشکلات فراوانی در زندگی بشر، بخصوص در افکار جوانان تحصیل کرده، برانگیخته است. مهمترین این مشکلات - بعقیده من - حیرت نسل جوان در باره «دین» است، زیرا که ترممکن است با یکی از جوانان درس خوانده این عصر مواجه شوید که گاهی، کاشف از رنجی عمیق در اعماق جان و دلش در باره موضوع «دین» بر پیشانی نداشته باشد؛ و این سئوالات خاطرش را نیازارد:

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

آیا ارزش واقعی «دین» چیست؟ آیا نقش دین در زندگی کنونی بشر کدامست؟ آیا ممکن است «دین» در روزگار «علم» و عصر ماشین و دوره تولیدهای عظیم صنعتی و اقتصادی نقشی مؤثر بر عهده داشته باشد؟

وانگهی هدف «دین» چیست؟ آیا هدف دین جز اینستکه زندگی بشر را بر پایه های محکمی استوار سازد؟ هرگاه هدف دین این باشد علم این وظیفه را در دنیای کنونی بجای دین، برعهده گرفته است و نظامات دقیق اقتصادی و مقررات متقن اجتماعی ناشی از علم؛ بخوبی میتواند روابط افراد و طبقات را، بر اساس همکاری، بطوری استوار سازد که این روابط بصورت جزئی از اجزاء نظام عمومی در آید و تحت توجه دولت و کنترل قوانین دقیق وظایف خود را در حیات اجتماعی ایفاء کند.

در این صورت و با توجه باین حقایق کدامین وظیفه مهم و نقش مؤثر برای دین باقی مانده که دولت با انجام و ایفاء آن قیام نکرده و علم از تأمین آن فرو مانده باشد؟

شک نیست که در آن روز گاران که «علم» شبستان زندگی بشر را روشن نکرده بود و دولت دوران کودکی خود را میپیمود و روابط مردم پیش از آنکه اجتماعی و قانونی باشد خصوصی و شخصی بود «دین» نقش مهمی را در عرصه زندگی بشر ایفاء می‌کرد، ولی امروز عواطف شخصی در بوتۀ نظامات و مقررات اجتماعی ذوب شده و نیت‌های خیر بصورت فعالیت‌های منظم و قانونی در آمده و عدالت اجتماعی از صورت و عطاواند در ذب صورت نظریات علمی و تطبیقات علمی تغییر شکل داده، و بنابراین نقشی برای «دین» در دنیای امروز باقی نمانده است.

علاوه بر اینها موضوع «دین» و متعلقات آن، از قبیل نماز و دعاء و مراسم و مناسک دینی، در روز کاری مفهوم و قابل قبول بود که هنوز منطبق علم ظواهر حیات و پدیده‌های طبیعت را بطور روشن و با سلوب دقیق تفسیر نکرده بود و بی‌اطلاعی از ماوراء این ظواهر و پدیده‌ها مردم را بتخیل و تصور نیروی نامرئی و قوه نامحسوسی سوق میداد که بنا بقیده ایشان اداره جهان وجود را بر عهده داشت و چون مردم آن زمان آن نیروی تخیلی خود را نمیدیدند و در عین حال از آن بیم و هراس داشتند از این جهت مراسم دعا و عبادت را پیا می‌داشتند، تا باین وسیله او را از خود خشنود سازند و رحم و محبتش را بخود جلب کنند، ولی امروز بساط این تصورات بکلی برچیده شده، زیرا بشر با استفاده از نیروی «علم» قوای طبیعت را مسخر و مقهور خود ساخته و با سرانگشت تجربه و تحقیق پرده از چهره اسرار و مجهولات وجود برداشته است

بشر در عصر حاضر «اتم» را شکافته و با شکافتن آن نیروی بدست

آورده که میتواند با استفاده از آن نیرو در چند لحظه سراسر جهان را ویران سازد.

بشر در نیای کنونی اعماق دریاها و طبقات فضا را کشف کرده و همه جا و همه چیز را زیر نظر دقیق تحقیق قرار داده تا آنجا میکه نیروی نامرئی وجود را شناخته و با عبارت دقیقتر، در آستان شناسائی آن قرار گرفته است، و بنا بر این تشبث با فکر و عقائد و فرضیات و تصورات دوران جاهل و روزگار و حشیگری معنی و موردی نخواهد داشت!

این، خلاصه سخن و نمونه فکر گروهی از جوانان عصر حاضر درباره «دین» است که گاهی مستقلا و گاهی بتقلید و پیروی شیاطین اداء میکنند که این اباطیل از جانب آن شیاطین در فکر و روح ایشان دمیده شده و این جوانان توسط آن شیاطین بارشته های حساس شهوات جنون آمیز پیرتگاه و حشتناک کفر و الحاد کشیده میشوند!

شک نیست که نیروی جوانی نیروی شکننده و عظیم حیات و قوه اندوخته زندگی است، ولی بهمین نسبت هر زمان که این نیرو از مجرای صحیح خود منحرف شود و هدف مشروع و معقول خود را گم کند بقوه ای خطرناک و مخرب تبدیل خواهد شد.

با کمال صراحت میتوان گفت که علت گمراهی خطرناکی که این نسل و مردم این عصر را فرا گرفته فرو بستگی روزنه های روح این مردم از فروغ ایمان و محبوب ماندن بصیرتشان از استفاده از نور نافذ و تابناک عقیده است، و این درست مانند وضع و حال مردم عصر جاهلیت است که از باطل مضحک خود پیروی میکردند و این باطل پرستی گاهی مستقل

و مربوط بخودشان بود و گاهی هم مربوط بشیاطینی بود که این باطل را در ذهن و فکر ایشان مبد میدند و در عین این باطل پرستی، بقول قرآن، «می پنداشتند که پویای راه هدایتند»

فرقی که میان جاهلیت قدیم و جاهلیت کنونی وجود دارد اینست که این جاهلیت سخت تر و سرکش تر است. زیرا این جاهلیت چندان نیروی مخرب و وحشت انگیز در اختیار دارد که پیش از این حتی بذهن و خیال بشر خطور نکرده بود، از این جهت جاهلیت اخیر بیاطل مضحك خود مغرور تر است.

جاهلیت قدیم بتنهائی رامی پرستید که غالباً از جهت دقایق صنعت و لطائف هنر چندان ارزشی نداشت و همه چیزین عقاید بت پرستان آن عصر بسیار خام و سطحی و بی اساس بود و نمیتوانست زیر ضربات شدید منطق و استدلال قوی مقاومت کند و بهمین جهت واژگون کردن آن چندان سخت نبود. ولی جاهلیت کنونی بتنهائی رامی پرستند که در هم شکستن آنها کار آسانی نیست. زیرا تکیه گاه این بتها، مانند بتهای فرعون مصر و قبائل وحشی و اقوام یونانی و سایر بت پرستهای عهد قدیم، باطل مطلق نیست، بلکه تکیه گاه محکم و استواری از حق یعنی «علم» است ولی حقی که بآن اراده باطل شده است.

باید در نظر داشت که علم در حد ذات خود، حقیقتی بی طرفست که از نظر ذات و طبیعت خود نه بجانب خیر سوق میدهد و نه بطرف باطل میراند، نه بسوی هدایت گام میسپارد و نه در پی ضلال روان میشود. ولی وجدان و قلبی که این حقیقت را بکار می برد گاهی وجدانی روشن و قلبی خیر است و گاهی

وجدانی تاریک و قلبی شریر، و این همان وجدان و قلب است که میتواند علم را در راه هدایت و یاد طریق ضلال سوق دهد .

قرآن در مقام اشاره بهمین حقیقت میگوید: «ومن الناس من اضله الله علی علم» و باین منطق آسمانی خاطر نشان میسازد که بعضی از مردم با وجود داشتن علم بگمراهی میروند . و حکیم سنائی در تفسیر این بیان الهی میگوید !

«چو علم آه و ختنی از حرص آنگه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا»

این جنگهای جهانسوز چیست که هر زمان بشریت را تهدید بقاء میکند؟ این بیکارهای خونین چیست که در ظرف ربع قرن دوبار بر حیات بشر حمله برده و اکنون خود را برای سومین بار آماده میسازد؟ میگویند این جنگها «مبارزه» حیات یا تنازع بقاء است . آری، ولی مبارزه و تنازع است که از گمراهی مایه میگرد و از ضلال کسب نیرو میکند! هر گاه فرض کنیم رشته ارتباط میان اجزاء اینجهان بگسلد

و پیوند جاذبه میان ستارگان قطع شود، هر گاه نظم و ترتیب اجزاء اتم که تکیه گاه بقاء این جهانست، از هم بپاشد هر گاه هسته مرکزی اتم که الکترونها با سرعتی بیرون از حد تصور، دائماً بر گرد آن میگردند، از جای خود بدر رود، در این صورت چه خواهد شد و چه خواهد بود؟ آیا نتیجه آن جز بی نظمی و ویرانی سهمناک خواهد بود این همان حادثه است که در نظام روحی و کیان معنوی بشر عصر حاضر رخ داده . یعنی هسته مرکزی

حیات روحیش که ایمان و عقیده است؛ از جا بدر رفته و الکترونهای بی سامان غرائز و اخلاقی دیوانهوار باهم تصادم می کنند و هر چه را که در سر راه خود ببینند دستخوش فنا و تباهی می سازند.

هسته مرکزی در ساختمان اتم نیروی مثبتی است که جنبش الکترونهای سبکتر از آن را منظم و هماهنگ می سازد و باینکه رشته محکم و نامرئی همه را بسوی خود فرا می کشد و از بیسامانی و پراکندگی حفظ می کند. و هر زمان که این هسته از جای بدر رود لازمه قطعی و نتیجه ضروری آن ویرانی و بیسامانی است. زیرا در این صورت همگی نیروهائی که در پرتو رهبری آن در راه خبر و صلاح پویا بودند همچون دیوزنجبر گسیخته، در راه شروتحزب خواهند تاخت.

همچنین قوای خلاقه و مواهب و استعدادات بشری، بدون ارتباط با ایمان و دین مانند الکترونهاییست که رشته ارتباطش از هسته مرکزی قطع شده و نیروی معدل رهادی خود را از دست داده باشد و در چنین شرایط این نیروهای عظیم و سودمند بصورت مجموعه ای از فعالیتهای مخرب و زیانبار در خواهد آمد و در راه فساد و تباهی و فحشاء و درنده خوئی و شهوترانی و لاپرواہی گیری رهسپار خواهد شد. گنجینه خانه مدرسه فیضیه^۱

این نموداری از زندگی بشر « قرن بیستم » است که باید بختیها و آشفته گیهای بی سابقه ای دست بگیربان و گرفتار شده است!

آیا بشریت در هیچیک از ادوار حیات خود با چنین پریشانی و بیم و هراس از جنگهای اتمی رو برو بوده است؟ آیا انسان حتی در دوران زندگی جنگل غار، شاهد و ناظر چنین فجایع و مصائبی در

راه جاه‌پرستی و افزون‌طلبی خود بوده است؟ آیا بشر در سراسر اعصار و قرون زندگی طولانی خود چنین فحشاء و بی‌عفتی و فساد اخلاقی را که اکنون در دانشگاه‌ها و میخانه‌ها و خیابان‌ها و روزنامه‌ها و مجلات و سینماها و تئاترها بنام هنر میبیند دیده است؟

میگویند وضع کنونی از لوازم و آثار اجتناب‌ناپذیر «علم» است ولی شك نیست که این ادعای محض دروغ و دروغ محض است، این وضع لازمه علم نیست؛ بلکه لازمه گمراهی و سوء استفاده از علم و اثر قطعی عنان‌کسیختگی و نتیجه اجتناب‌ناپذیر از کف دادن «دین» است.

آمارهای دقیق نشان میدهد که هزینه دو جنگ جهانی گذشته و ثروت‌های عظیمی که در این دو جنگ صرف تخریب و تدمیر و آدم‌کشی شده، هر گاه در راه اصلاح و ترمیم زندگی مردم صرف شده بود، کافی بود که برای هریک از افراد بشرخانه‌ای مجهز به بهترین لوازم و اثاث زندگی و در آمدی بیشتر از در آمد متوسط کنونی تأمین کند!

آمارهای دقیق نشان میدهد که وقت و ثروتی که در میخانه‌ها و اماکن فسق و فجور و در کنار میزهای قمار بهدر می‌رود بالغ بر صدها میلیون است!

اینها مطالبی است که در مجامع و محافل به منظور سرگرمی و گذراندن وقت گفته میشود. ولی یک نفر خیرخواه و دلسوز در آن میان نیست که وجدان انسانی مردم را بیدار کند و زشتی کردارشان را بایشان بنماید و وحدت را خوت بشری و رحم و عواطف انسانی را بیاد مردم ستمکار آورد و ایشان را از پیروی شهوت‌خو و خوارگی و یغماگری و فساد و تخریب باز

دارد و حرمت و شرف انسانیت را از چنین هبوط و سقوط شرم آور نجات دهد و ارزش واقعی استعدادهای آسمانی انسان و امکانات ترقیات روحی و معنوی او را روی برده توضیح و تشریح مصور سازد و بیانگ بلند این حقیقت را اعلام کند که اینهمه بدبختی و بیسامانی نتیجه قطعی و لازمه ضروری بی دینی است! زیرا هر زمان که مردم رابطه خود را از «دین» که نیروی معدل حیات روحی و اخلاقی است قطع کنند ناچار گرفتار درنده خوئی و دستخوش شهوات پست بهیمی و خودخواهی خواهند شد، ممکن است بعضی تصور کنند که منظور ما از این سخنان که درباره مفاسد و معایب تمدن کنونی، میان آوردیم مخالفت با علم باشد، ممکن است بعضی چنین گمان برند که ما میخواهیم ترقیات شگرف علمی و فرهنگی اینقرن را نادیده بیانگاریم و خدمات کرانبهای را که علم در این روزگار انجام داده بی ارزش تلقی کنیم.

حاشا و کلا! منظور ما این نیست. بلکه منظور اینست که بشریت در عصر حاضر باید در اهداف زندگی و راه وصول بآن اهداف تجدیدنظر و دقت بیشتر کند، باید ببیند که بشر برای چه منظور زندگی میکند آیا باید همگی همت ما در اینجهان صرف آن شود که نیروهای حیاتی و مواهب و استعداد های خدا داد خود را در راه گمراهیهای جسمانی و لذتهای حیوانی و بمنظور تسلط بر مال و جان و عرض و ناموس دیگران بکار بریم و در راه وصول باین منظور جهان را دستخوش جهنم جنک سازیم، یا آنکه بشر برای منظوری بالاتر و هدفی شریفتر زندگی میکند و ما باید در عین استفاده از لذتهای جسمانی بافتقهای بلندتر و روشنتری بنگریم.

با فقه‌های بلندی که رابطه اقوام بشری در آن آفاق رابطه برابری و برادری است. با فقه‌های روشنی که هدفش جمال است. آری جمال بمعنای عام و دامنه دار آن، جمال در همه چیز و در همه جا، جمال در احساس و جمال در بیان، تعبیر احساس، جمال در فکر و جمال در استفاده از فکر، آنهم نه تنها در دایره محدود هنر، بلکه در دایره وسیع و لانهائی حیات جمال در و نیکیه شریف ترین نمونه آن محبت است و جمال برونی که زیباترین نمونه اش عمل صالح و مجاهده در راه اصلاح و بالابردن سطح زندگی خلق است

این هدفیست که بر زبده شأن و مقام انسان است، و اما وسیله رسیدن باین هدف «دین» است و بس، در زندگی بشری دین همان نیروی مثبت و عظیمی است که جوانب حیات معنوی و شخصیت انسانی را پیوسته و آهنگین میسازد و آدمی را بسوی هدف مطلوب رهبری میکند «دین» انسان را از بیسامانی و آشفتگی در امان میدارد. و برنامه حیات شرافت آمیزش را تنظیم میکند، و نیروهای مختلف و استعداد های گوناگونش را در حوزه اعتدال و در مجرای صحیح و مفید بکار میدارد. این وظیفه تنها بر عهده «دین» است. و هیچ عامل دیگری از علم و دولت گرفته تا برنامه های اجتماعی و اقتصادی نمیتواند جای این نیرو و عامل را بگیرد و این وظیفه خطیر را عهده دار شود، زیرا اینها عواملی جزئی هستند که تنها در قسمتهای معدودی از سازمان حیات بشری انجام وظیفه میکنند و قدرت احاطه بر جمیع جوانب حیات ندارند؛ بلکه خود این عوامل نیز محتاج بنیروی مافوقی هستند که آنها را منظم و هماهنگ سازد و در راه خیر و صلاح بشریت بکار برد، زیرا در غیر اینصورت حیات انسان در میان

گیرودارها و کشمکشهای عوامل مختلف پراکنده و گسیخته خواهد شد و ابرهای تیره جنون و امراض عصبی، زندگی آدمی را نارنگ و وحشتبار خواهند ساخت. و این همان بیماری و جنون است که نام آن را جنک یا مبارزه حیات میگذارند!

«دین» منحصر در وی معالج این بیماری و جنون است، و با این ترتیب ملاحظه میفرمائید که «دین» چیزی نیست که بجای «علم» یا «دولت» یا «نظامات اجتماعی» یا «برنامه های اقتصادی» بکار رفته باشد و در قبال آنها قرار گرفته باشد. بلکه «دین» رشته نیر مندی است که علم و دولت و اجتماع و اقتصاد و کلیه جوانب حیات بشری را متحد و هماهنگ میسازد و در راه خیر و سعادت پیش می برد، عبارت دیگر دین همان هسته مرکزی حیات بشری است که آنرا از بیسامانی و پراکندگی حفظ میکند و جنبشهای مختلفش را منظم و آهنگین میسازد. هسته مرکزی در همان ثبات و پابرجایی خود مانع از جنبش سریع و پرتو نهان نیست. بلکه مانع از بی نظمی و تصادم آنهاست. مانع از آنست که از مدار محدود و خود خارج شوند و بدون هدف و راهنما در عرصه گمراهی بتازند و معنی و خاصیت خود را از کف بدهند و از انجام وظیفه حقیقی خود بازمانند و وسیله هدم و تخریب شوند، همچنین «دین» مانع از کامرانی و استفاده از لذتهای زندگی و مانع از پیشرفت سریع علم و تنظیم امور اجتماع و اقتصاد نیست، بلکه برای هر یک از آنها هدف و منظوری شریف تعیین میکند، منظوری بالاتر از زد و خورد و خصومت و جنک

و هدفی که عبارتست از فکر و احساس و قول و عمل زیبا و بالاخره منظور
 های شریف و اهداف پرارزشی که از یک نقطه شروع میشوند و بیک نقطه
 پایان می‌پذیرند، و آن نقطه همان مرکز خیر و محبت و جمال است که
 هر گاه بخواهیم آن را در یک کلمه خلاصه کنیم آن یک کلمه « خدا » است
 زیرا « ان الله جمیل یحب الجمال » خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد .

صدر بلاغی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی